

## نگاهی به دسته‌بندی‌های درونی رژیم (۲)

### محمود بهنام

شدت آسیب‌پذیر است» و «روحانیت نباید از صحنه سیاسی و مسائل اجرایی کشور کنار رود». همو، هنگامی که برخی از «کارگزاران» پیشنهاد می‌کنند که «بنده فقط پارک می‌سازم، شما بروید ارزشها را در جای دیگر درست کنید»، شدیداً بر آنها می‌تازد که «بعضی از دوستان مطرح کرده‌اند آنها که مسئولیت سازندگی دارند بروند کار سازندگی را انجام دهند و افرادی هم بروند ارزشها را تبلیغ کنند. این حرف، حرف آنهاست که دین را از سیاست جدا می‌دانند».

اما به رغم همه آن تلاش‌ها و تأکیدها، از موقعیت اجتماعی ملایان در سالیان گذشته شدیداً کاسته شد و اعتبار و آبروی آنان، روز به روز، نقصان یافت. به طوری که حتی بعضی از آخوندهای معروف و پر سابقه نیز، برای پرهیز از بی‌آبرویی بیشتر، از تصدی برخی مناصب و یا نامزدی در انتخابات هم - که گزینشی تنها در محدوده «خودی‌ها» بوده - امتناع می‌کنند و داستان دزدی‌ها، تبهکاری‌ها و بی‌کفایتی‌های ملایان حاکم، «نقل» هر مجلس و محفلی شده است. نمایش کوتاه مدت فیلم «مارمولک» (که به اعتراف کارگردان آن، در دفاع از روحانیت هم ساخته شده بود) و بازتاب اجتماعی آن، نشانه روشنی از این آبرو باختگی بود.

عامل عمده این بی‌اعتباری و بدنامی، البته فساد گسترده ایست که بخش غالب حکومتگران و بویژه این قشر را در بر گرفته است. به گواهی تاریخ، فرهنگ و ادبیات این سرزمین، واعظان، محسبان، فقیهان و قاضیان شرع، قشر خوشنامی نبوده‌اند. اما عملکرد حکومتی آنها، بر اکثریت مردم و حتی بخش زیادی از توده‌های مذهبی نیز آشکار ساخت که این مبلغان «ارزشها» و مدعیان «ارشاد خلق» و «امر به معروف و نهی از منکر»، اگر نه فاسدترین افراد و اقشار، در جرگه بدترین آنها به لحاظ اخلاقی و اجتماعی هستند. ماجراهای «آقازاده‌ها»، فقط گوشه‌هایی از این فساد فراگیر سردمداران حکومتی را برملا ساخته است.

شده است. پس از استقرار جمهوری اسلامی، چنان که می‌دانیم، روحانیت توانست با تصرف موقعیت‌ها و مناصب کلیدی، نقش غالب را از آن خود سازد. هر چند که این قشر به تنهایی قادر به اداره امور نبود زیرا که نه تعداد آنها (که در آن هنگام حدود صد هزار نفر برآورد می‌شد) برای قبضه کردن همه کارها تکافو می‌کرد و نه شرایط عمومی جامعه در آن زمان اجازه این قبضه انحصاری را می‌داد و، گذشته از اینها، امور گوناگون اجرایی، سیاسی و اقتصادی از سطحی از گستردگی و پیچیدگی برخوردار بود که بدون بهره‌گیری از توان و تخصص بوروکراتها و تکنوکراتها اداره آنها میسر نمی‌بود. اما ملایان حاکم توانستند که، به هر ترتیب، مواضع مشرف بر ساختار حکومتی را در دست بگیرند و در هر جا هم که امکان یا توان حضور و دخالت مستقیم نداشتند، نمایندگان و ناظران خویش را بگمارند (مانند ایجاد دوایر «عقیدتی - سیاسی» در ارگانهای نظامی و انتظامی، نمایندگی ولی فقیه در مؤسسات آموزش عالی، و...).

طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی نیز، روحانیت همواره تلاش کرده است که این موقعیت فائده و امتیازات اختصاصی خود را همچنان حفظ نماید. و بدین منظور طرحها و شگردهای گوناگونی هم، از بسط ولایت فقیه به «ولایت مطلقه» و «نظارت استصوابی» تا «مدیریت فقهی» و اعطای مدارک دانشگاهی به طلاب، به کار گرفته است. همانطور که مثلاً، آیت‌الله مهدوی کنی، از ملایان سرشناس حکومتی که مسئولیت‌های گوناگون سیاسی و اجرایی بر عهده داشته و سالهای متممادی دبیر کل «جامعه روحانیت مبارز» هم بوده است، تأکید می‌کند: «این انقلاب بدون پشتوانه روحانیت و ولایت فقیه به

### ملایان و پاسداران

شده است. پس از استقرار جمهوری اسلامی، چنان که می‌دانیم، روحانیت توانست با تصرف موقعیت‌ها و مناصب کلیدی، نقش غالب را از آن خود سازد. هر چند که این قشر به تنهایی قادر به اداره امور نبود زیرا که نه تعداد آنها (که در آن هنگام حدود صد هزار نفر برآورد می‌شد) برای قبضه کردن همه کارها تکافو می‌کرد و نه شرایط عمومی جامعه در آن زمان اجازه این قبضه انحصاری را می‌داد و، گذشته از اینها، امور گوناگون اجرایی، سیاسی و اقتصادی از سطحی از گستردگی و پیچیدگی برخوردار بود که بدون بهره‌گیری از توان و تخصص بوروکراتها و تکنوکراتها اداره آنها میسر نمی‌بود. اما ملایان حاکم توانستند که، به هر ترتیب، مواضع مشرف بر ساختار حکومتی را در دست بگیرند و در هر جا هم که امکان یا توان حضور و دخالت مستقیم نداشتند، نمایندگان و ناظران خویش را بگمارند (مانند ایجاد دوایر «عقیدتی - سیاسی» در ارگانهای نظامی و انتظامی، نمایندگی ولی فقیه در مؤسسات آموزش عالی، و...).

طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی نیز، روحانیت همواره تلاش کرده است که این موقعیت فائده و امتیازات اختصاصی خود را همچنان حفظ نماید. و بدین منظور طرحها و شگردهای گوناگونی هم، از بسط ولایت فقیه به «ولایت مطلقه» و «نظارت استصوابی» تا «مدیریت فقهی» و اعطای مدارک دانشگاهی به طلاب، به کار گرفته است. همانطور که مثلاً، آیت‌الله مهدوی کنی، از ملایان سرشناس حکومتی که مسئولیت‌های گوناگون سیاسی و اجرایی بر عهده داشته و سالهای متممادی دبیر کل «جامعه روحانیت مبارز» هم بوده است، تأکید می‌کند: «این انقلاب بدون پشتوانه روحانیت و ولایت فقیه به

شده است. پس از استقرار جمهوری اسلامی، چنان که می‌دانیم، روحانیت توانست با تصرف موقعیت‌ها و مناصب کلیدی، نقش غالب را از آن خود سازد. هر چند که این قشر به تنهایی قادر به اداره امور نبود زیرا که نه تعداد آنها (که در آن هنگام حدود صد هزار نفر برآورد می‌شد) برای قبضه کردن همه کارها تکافو می‌کرد و نه شرایط عمومی جامعه در آن زمان اجازه این قبضه انحصاری را می‌داد و، گذشته از اینها، امور گوناگون اجرایی، سیاسی و اقتصادی از سطحی از گستردگی و پیچیدگی برخوردار بود که بدون بهره‌گیری از توان و تخصص بوروکراتها و تکنوکراتها اداره آنها میسر نمی‌بود. اما ملایان حاکم توانستند که، به هر ترتیب، مواضع مشرف بر ساختار حکومتی را در دست بگیرند و در هر جا هم که امکان یا توان حضور و دخالت مستقیم نداشتند، نمایندگان و ناظران خویش را بگمارند (مانند ایجاد دوایر «عقیدتی - سیاسی» در ارگانهای نظامی و انتظامی، نمایندگی ولی فقیه در مؤسسات آموزش عالی، و...).

در فهرست‌هایی با نام «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» و نظایر آن، معرفی کردند. بعد از تشکیل این مجلس که، به هر ترتیب، اکثریت آن نصیب جناح تمامیت‌خواه، جناح خامنه‌ای، شده بود، موضوع تعیین رئیس آن هم یکی از مسائل مهم مورد مجادله بود. بر حسب قاعده نانوشته‌ای در رژیم جمهوری اسلامی، منصب ریاست مجلس (و بعد از دو انتخابات اولیه، مسند ریاست جمهوری نیز) مختص ملایان بوده است. اما در مجلس هفتم، نه تنها تعداد معممین کمتر از مجالس قبلی بود بلکه آخوندهای معروف و بانفوذ هم اصلاً نامزد و وارد این مجلس نشده بودند و، به علاوه، «مصلحت» هم بر آن بود که یک مکلا به ریاست آن تعیین شود. بدین ترتیب، بعد از جر و بحث‌های بسیار و با وجود اشارات و انتقادات برخی از ملایان صاحب نام، نهایتاً غلامعلی حدادعادل، به توصیه «رهبر»، به ریاست مجلس گمارده شد.

در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری نیز، هیچ یک از ملایان معروف وابسته به جناح غالب وارد میدان نشدند و چون نتوانستند بر سر کاندیدای واحدی نیز به توافق برسند، چهار نفر که همگی هم سابقه عضویت در «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» را داشتند، داوطلب شدند. همه نامزدهای غیر آخوند این انتخابات نیز، به طور صریح یا ضمنی، بر این ویژگی تأکید داشته و آن را از امتیازات خود جهت جلب آرا به حساب می‌آوردند. در بین هفت کاندیدای تأیید شده که نهایتاً وارد رقابت انتخاباتی شدند، فقط دو آخوند وجود داشت: رفسنجانی (که این بار غالباً با نام «هاشمی» مطرح و تبلیغ می‌شد) بر آن بود که با بازگشت به مسند ریاست جمهوری شاید شکست فضاحت‌بار خود در انتخابات مجلس ششم را جبران کند، و مهدوی کروی که قصد داشت با طرح شعارهای عوام‌فریبانه در باره مسائل اقتصادی مردم شاید اعتباری برای خود و روحانیت فراهم آورد. اما روحانیت حاکم نیز، بیش از پیش، دچار تفرق بود: برخی از کهنه کاران آن نظیر مهدوی کنی، مشکینی، واعظ طبسی و جوادی آملی از رفسنجانی حمایت می‌کردند، «مجمع روحانیون مبارز» پشت سر کروی بود، «بیت رهبری» که ظاهراً بر محمدباقر قالیباف نظر داشت، سه روز پیش از موعد انتخابات به حمایت از محمود احمدی‌نژاد برخاست که مورد پشتیبانی مصباح یزدی و احمد جنتی نیز بود، برخی دیگر هم طرفدار علی لاریجانی بودند و... اما، در نهایت، سرنوشت این انتخابات به نحو دیگری رقم خورد و ناشناخته‌ترین مکلاها، که در نظرسنجی‌های پیش از

رأی‌گیری نیز در ردیف آخر بود، «برنده» آن اعلام شد و بر مسند ریاست جمهوری نشست. در کابینه احمدی‌نژاد هم، که وزارتخانه‌های اطلاعات و کشور همچنان در دست ملاهاست، تعداد آخوندها در مقایسه با اغلب دولت‌های قبلی کمتر است، در حالی که حداقل هشت تن از وزرا دارای سوابق نظامی یا امنیتی هستند.

### پاسداران در عرصه سیاسی

بی‌اعتبار و رسوا شدن روزافزون حکومتگران، بطور اعم، و ملایان حاکم، بطور اخص، می‌تواند زمینه‌ساز حضور و نفوذ بیشتر مقامات نظامی و امنیتی در عرصه سیاسی باشد، لکن به تنهایی نمی‌تواند توضیح‌گر این پدیده در جمهوری اسلامی، در ۱۰ - ۱۵ سال گذشته، باشد. برای توضیح این مسئله باید نگاهی، هر چند اجمالی، به چگونگی مناسبات نهادهای نظامی و امنیتی با حکومت و روحانیت حاکم انداخت.

پیش از هر چیز، باید یادآور شد که ممنوعیت رسمی و قانونی مداخله نظامیان در مسائل سیاسی، که از دوره خمینی برقرار شده است، خصوصاً در مورد سپاه پاسداران مبهم و دوپهلوی بوده و، در عمل، هم غالباً رعایت نشده است. سپاه که «مأموریت» پاسداری از انقلاب اسلامی و رژیم جمهوری اسلامی را، نه فقط در مقابل دشمنان خارجی بلکه در برابر «دشمنان و فتنه‌های داخلی» هم، بر عهده دارد، به همین عنوان نیز، در امور داخلی به اشکال مختلف دخالت کرده و می‌کند. سپاه پاسداران که بارها و بارها در سرکوب و خاموش کردن صدای اعتراضات مردم، عصیان حاشیه‌نشینان و محرومان، حرکت‌های اعتراضی اقوام و ملیت‌های مختلف و... به کار گرفته شده، با دستاویز همین کار نیز به موضعگیری آشکار در مسائل سیاسی کشور مبادرت کرده است، گذشته از این که در مناسبت‌های گوناگون مانند فراخوان به شرکت در راهپیمایی‌های حکومتی و یا دعوت به شرکت در انتخابات نیز، به صورت صریح یا ضمنی، به اتخاذ مواضع سیاسی و یا جانبداری از جناح غالب حکومتی می‌پردازد. «نیروی مقاومت بسیج» نیز یکی دیگر از ابزارهای حکومتی برای سرکوب و پیشبرد مقاصد سیاسی است که اداره و کنترل آن در دست سپاه است.

بعد از پایان جنگ ایران و عراق نیز، موقعیت سپاه پاسداران، به عنوان یکی از نهادهای «نورچشمی» و مورد توجه خاص ملایان حاکم، روز

به روز تقویت گردید: نه تنها کسی امکان طرح این سؤال را نیافت که جامعه‌ای با آئمه ویرانی و عقب‌ماندگی که از پاسخگویی به ابتدائی‌ترین نیازهای مردم باز مانده است چه احتیاجی به وجود دو ارتش موازی و اینهمه نیروهای مسلح (که تعداد آنها متجاوز از نیم میلیون نفر است) دارد، بلکه امکانات و بودجه اختصاصی سپاه مرتباً افزایش یافت و، به همان نسبت، بر اقتدار فرماندهی آن نیز افزوده شد. حتی در جایی هم که ادغامی صورت گرفت، سپاه دست بالا را یافت. مثلاً در پی ادغام نیروهای دریایی ارتش و سپاه، «سردار» شمخانی به فرماندهی آن تعیین شد و بعد از یکپارچه شدن نیروی انتظامی (شهربانی)، کمیته‌ها و ژاندارمری، و تشکیل نیروی انتظامی فعلی نیز، رؤسای آن غالباً از میان فرماندهان سپاه پاسداران گمارده شده است.

در جریان واگذاری بنگاه‌ها و صنایع دولتی به بخش خصوصی بعد از ۱۳۶۸ نیز، که در عمل به صورت حراج و تاراج دارایی‌های عمومی پیش رفت، تعدادی از آنها و از جمله یک واحد بزرگ خودروسازی هم نصیب سپاه گردید. بر پایه قانونی که در سال ۱۳۷۳ از تصویب مجلس رژیم گذشت اجازه تشکیل «شرکت‌های عمرانی و خدمات فنی» به نیروهای مسلح، و از جمله سپاه، داده شد. توجیه ظاهری این کار آن بود که با واگذاری اجرای «طرح‌های عمرانی» دولت به این شرکتها از امکانات فنی و مهندسی سپاه و ارتش در «دوران سازندگی» استفاده شود، لکن بدین ترتیب موقعیت اجرائی و اقتصادی سپاه در ساختار حکومتی باز هم تقویت شد. پروژه‌هایی با میلیاردها ریال بودجه در زمینه سد و راه‌سازی و احداث تأسیسات، به شرکت‌های وابسته به سپاه واگذار گردید. غالب این شرکتها تحت کنترل «بنیاد تعاون سپاه» هستند که خود مجموعه بزرگی از فعالیت‌های گوناگون صنعتی، خدماتی و بازرگانی را در بر می‌گیرد. ظاهر قضیه اینست که سودهای حاصل از این فعالیت‌ها به صندوق «تعاون» این نهاد واریز و برای «امور رفاهی» پاسداران مصرف شود. اما، در واقع، سهم غالب این سودها نصیب فرماندهان و مسئولان سپاه، که ضمناً مدیریت، عضویت در هیأت مدیره و یا مجامع عمومی این شرکتها را بر عهده دارند، می‌شود و یا به مصارف اختصاصی دیگر می‌رسد. این نهاد که از ابتدا هم به انتشار بولتن‌های خبری و مجله مبادرت کرده، اخیراً روزنامه هم منتشر می‌کند، دانشگاه هم برای خود دایر کرده است و، البته، به فعالیت‌های نظامی و امنیتی و ارتباطات خود با

شدن این نکته که بخش بزرگی از پاسداران هم به خاتمی رأی داده‌اند، معلوم گردید که شکاف شدیدی که بین جناح‌های رقیب حکومتی گشوده شده تا اعماق نهادهای نظامی آن هم رخنه کرده است.

جناح شکست‌خورده، در تلاش برای جبران مافات، جمع‌آوری نیروهای باقی مانده و مقابله با رقیبان، بیش از پیش به نهادهای قضائی، امنیتی و نظامی رژیم، و بویژه سپاه و بسیج روی آورد. این چنین بود که این نهاد نظامی - سیاسی، رسماً و علناً، وارد کارزار سیاسی به نفع یک جناح و علیه جناح دیگر شد. در شرایطی که حفظ نظام، «دغدغه» اصلی، و تردید و تعلل از ویژگی‌های بارز اصلاح‌طلبان حکومتی بود، سپاه پاسداران نیز، به سهم خود، توانست موانع و محدودیت‌های زیادی در مسیر حرکت دولت خاتمی به وجود آورد.

شکایت مکرر از روزنامه‌ها (به قصد توقیف آنها به وسیله دستگاه قضائی)، حمله به تجمعات مردمی و سخنرانی‌ها، گسترش دستگاه‌های اطلاعاتی موازی و ایجاد زندان‌های اختصاصی، تهدید و ترور مخالفان، از جمله اقدامات نهادها و دستجات وابسته به جناح تمامیت‌خواه بود که سپاه و بسیج در سازماندهی و اجرای اغلب آنها نقش عمده را بر عهده داشتند. برخی از فرماندهان سپاه، آشکارا، مخالفان به «بریدن زبان» و «زدن گردن» تهدید می‌کردند. نقش اصلی سپاه در سرکوب تظاهرات دانشجویان و جوانان در تیر ماه ۱۳۷۸، اکنون به اذعان خود مسئولان حکومتی هم کاملاً آشکار شده است. نامه ۲۴ نفر از فرماندهان سپاه به خاتمی، در انتقاد و هشدار نسبت به «حرمت‌شکنی‌ها» در بهار همان سال، بیانگر مداخله مستقیم آنها در مسائل سیاسی و مقابله با دولت خاتمی بود. اما بارزترین نمونه قدرت‌نمایی سیاسی و اقتصادی سپاه پاسداران، در ماجرای افتتاح فرودگاه جدید تهران، در اردیبهشت ۱۳۸۳، بود که در آن با محاصره زمینی و هوایی فرودگاه و جلوگیری از نشستن هواپیمای مسافری، مانع از گشایش آن شده و درماندگی دولت خاتمی را، در آخرین سال عمر آن، بر همگان آشکار ساختند. بهانه ظاهری فرماندهی پاسداران برای این اقدام، طبق معمول، «مسائل امنیتی» بود ولی، همانطور که برخی روزنامه‌های حکومتی هم نوشتند، دلیل اصلی این کار تلاش سپاه جهت کسب قراردادهای مربوط به مدیریت و توسعه این فرودگاه (که به شرکتی

بسیجی‌ها محول گردید، به طوری که، طبق گزارش فرماندهی سپاه در سال ۱۳۷۵، حدود ۲۳۰ هزار نفر از «ضابطین قضائی بسیجی» در قالب ۲۴۰ مرکز در سراسر کشور سازماندهی شدند تا به انجام وظایف مربوطه و خصوصاً «امر به معروف و نهی از منکر» بپردازند. بسیجی‌ها که آموزش‌های مقدماتی نظامی را زیر نظر سپاه می‌بینند، بعضاً حتی در مانورهای بزرگ نظامی که به وسیله این نهاد اجرا می‌شود شرکت می‌کنند و اغلب در مانورهایی که با عنوان «تأمین امنیت داخلی» یا «ضد شورش» در شهرهای بزرگ برگزار می‌گردد با نام‌هایی از قبیل «گردان‌های عاشورا» حضور دارند.

در مجموع، نیروی مقاومت بسیج سپاه (که تعداد آنها از ۳۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود) تشکیلات وسیعی را در بر می‌گیرد که اعضای آن، در دانشگاه‌ها، مدارس، محلات، ادارات و کارگاه‌های بزرگ، «چشم و گوش» حکومت هستند، بعضی از مأموریت‌های امنیتی و کنترل را به انجام می‌رسانند، در مواقع مقتضی برای ارباب و سرکوب مردم به کار گرفته می‌شوند، نمازهای جمعه، راهپیمایی‌ها و دیگر نمایش‌های حکومتی را «روتی» می‌بخشند و... بخشی از آنها حقوق‌بگیر سپاه و یا ادارات و مؤسسات محل خدمت خود هستند ولی بخش بزرگترشان، علاوه بر مشاغل و درآمدهایی که دارند، بر مبنای فعالیت‌ها و مأموریت‌های محوله مزد خود را دریافت می‌دارند. گاهی در لباس «حزب‌الله»، «انصار حزب‌الله» و امثال اینها ظاهر می‌شوند، زمانی به صورت «لباس شخصی» به انجام مأموریت می‌پردازند، مواقعی با عنوان «ضابط قضائی» عمل می‌کنند و... در هر حال، سپاه پاسداران علاوه بر امکانات و نیروهای اختصاصی خود (که در حدود ۱۲۵ هزار نفر تخمین زده می‌شود) با در دست داشتن اداره و کنترل بسیج نیز از قدرت و نفوذ وسیعی در دیگر نهادها و ارگان‌های حکومتی، و در مقایسه با آنها، برخوردار می‌شود که نشانه بارزی از آن، در برخورد با یکی از جناح‌های حکومتی در سالهای اخیر، هم آشکار گردید.

### مقابله با اصلاح‌طلبان حکومتی

با شکست رسواکننده جناح خامنه‌ای در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری رژیم، که در آن فرماندهان ارگان‌های نظامی و امنیتی هم پشت سر رقیب خاتمی قرار گرفته بودند، ضربه سختی بر آن جناح وارد شد. اما با بررسی ترکیب آرا و آشکار

جریانات اسلامی افراطی در سطح منطقه هم ادامه می‌دهد. فعالیت‌های اقتصادی سپاه نیز غالباً با دستاویز «پوشش امنیتی» از همان اندازه نظارت و کنترل که در مورد ارگانهای دولتی اعمال می‌شود، مصون است. در سالهای گذشته که نهادها و بنیادهای مختلف حکومتی و دولتی، وابسته به همه جناحهای رژیم، مبادی ورودی و اسکله‌های اختصاصی ورود و صدور کالاها، فارغ از هر گونه کنترل قانونی و گمرکی، برای خود ایجاد کرده‌اند، سپاه هم مبادی خاص خود را دارد که یکی از آنها هم، نه در بنادر دور افتاده بلکه در مرکز کشور، در فرودگاه مهرآباد، واقع است.

### «بسیج» سپاه

اگر سپاه پاسداران بازوی اصلی رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب گسترده مخالفان و معترضان بوده، «نیروی مقاومت بسیج سپاه» نیز به عنوان بازوی این نهاد، نه فقط در سرکوب و ارباب، بلکه برای دخالت در امور سیاسی هم عمل کرده و می‌کند.

هر چند که تشکیل بسیج، در قالب شعار «ایجاد ارتش بیست میلیونی»، در اساس برای جمع‌آوری و اعزام نیروهای «داوطلب» به جبهه‌های جنگ ویرانگر بود، ولی از همان آغاز نیز حالتی دو پهلو و «شتر مرغی» داشت. نیروهایی که توسط سپاه پاسداران برای اعزام به جبهه‌ها بسیج می‌گردید، در همان دوران جنگ نیز بعضاً برای اجرای مأموریت‌های امنیتی، مقابله با تظاهرات مردمی و راه‌اندازی تظاهرات فرمایشی به کار گرفته می‌شد. بعد از پایان جنگ، که قاعدتاً به معنی پایان بسیج و اعزام داوطلبان هم می‌بود، رژیم حاکم تلاش کرد که با سازماندهی مجدد و منظم این نیروی شبه نظامی آن را در جهت مقاصد امنیتی و سیاسی خود در داخل به کار گیرد. بدین جهت، طرح «تشکیل و توسعه بسیج دانش‌آموزی» به منظور «جذب، آموزش و سازماندهی دانش‌آموزان مدارس سراسر کشور»، در سال ۱۳۷۴ به تصویب مجلس رسید و، در سال ۱۳۷۷ طرح مشابهی نیز در مورد «تشکیل، تقویت و توسعه بسیج دانشجویی» تصویب گردید که سازماندهی و اجرای آنها هم بر عهده «نیروی مقاومت بسیج سپاه» گذاشته شده است. در همین حال، طرحهای متعددی نیز برای «تسهیل ورود رزمندگان و جهادگران داوطلب بسیجی به دانشگاه‌ها» تصویب و به مورد اجرا گذاشته شد. علاوه بر اینها، بر مبنای قانون دیگری، مأموریت «ضابط قوه قضائیه» هم به بخشی از

ترکیه‌ای واگذار شده بود) برای شرکت‌های وابسته به خود بوده است.

اما، در این مرحله، تلاش‌های سپاه فقط به مانع‌تراشی و عقب‌راندن اصلاح‌طلبان حکومتی محدود نشده و به فعالیت برای حضور بیشتر و نفوذ مستقیم در عرصه‌های سیاسی و اجرایی نیز گسترش یافت. مسئولان نظامی و امنیتی رژیم که قبلاً هم، در سطحی محدودتر، به عنوان وکیل و وزیر وارد ساختار سیاسی رژیم شده بودند، این بار به دنبال سهم افزونتری بودند. در آستانه انتخابات مجلس هفتم، که شورای نگهبان هم با قلع و قمع وسیع رقبای زمینه را کاملاً هموار کرده بود، رحیم صفوی، فرمانده کل سپاه پاسداران، خواستار تشکیل یک «مجلس مقتدر» و بعد «دولت مقتدر»، گردید و یکی دیگر از فرماندهان، با صراحتی بیشتر، در این باره گفت: «چرا ما باید ساکت بنشینیم؟... امروز اگر همان مدیران جنگ، با همان روحیه هم‌نفسی با شهیدان، جسارت داشته باشند و نترسند... قربتاً الی‌الله جلو بیایند و کاندید بشوند، باید به مجلس بفرستیمشان، و گرنه شهدا فردا یقه ما را خواهند گرفت». در پی این انتخابات، که با رویگردانی گسترده مردم نیز همراه بود، دار و دسته جناح خامنه‌ای اکثریت وسیع مجلس هفتم را به دست آوردند که از میان آنان ۷۰ تا ۸۰ نماینده نیز مربوط به سپاه و بسیج و دیگر نهادهای امنیتی است.

در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، که به «پیروزی» احمدی‌نژاد انجامید، دخالت مستقیم این نهاد کاملاً آشکار و بی‌سابقه بود: نه فقط چهار کاندیدا، با سوابق سپاهی، با گرایش‌ها و نقش‌های متفاوت به میدان آمده بودند، بلکه بسیج هم رسماً و علناً وارد جرگه مجریان و ناظران این انتخابات گردید. شورای نگهبان که در دوره اخیر تشکیلات وسیعی را برای اعمال «نظارت استصوابی» خود ساخته است، از کمک‌های عملی بسیج در این باره بهره گرفت. سخنگوی این «شورا» رسماً اعلام کرد: «با توجه به این که بسیج یک نیروی مردمی است و به عبارتی کل کشور بسیجی هستند و تعبیری عام است، نمی‌توان حضور بسیجیان در انتخابات را به معنای حضور نظامیان تلقی کرد». سرلشکر فیروزآبادی، رئیس کل «ستاد نیروهای مسلح» نیز گفت: «عضویت بسیجیان بدون عنوان و لباس بسیجی در هیأت‌های اجرایی و نظارت انتخابات بلامانع است». بدین ترتیب، با تأیید «رهبری» و با همکاری سپاه و شورای نگهبان، «حزب پادگانی»، در ابعادی

گسترده، شکل گرفت که هم مدعی انتخابات بود و هم مجری و ناظر آن. اعتراضات نامزدهای شکست‌خورده و از جمله کروبی که گفت: «من به آقای حجازی که مسئول بسیج است می‌گویم اگر می‌خواهد کار سیاسی بکند، حزب تشکیل بدهد و خودش دبیر کل آن بشود. این نمی‌شود که بسیج پول بیت‌المال را بگیرد و به نفع افراد وارد انتخابات بشود» نیز به جایی نرسید و این دخالت در دور دوم انتخابات هم عملی گردید. چگونگی برگزاری این انتخابات، چند هفته بعد از پایان آن، از زبان یکی از سازمان‌دهندگان، «سردار» ذوالقدر، جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران، به اندازه کافی گویاست: «انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در نوع خود بی‌نظیر بود و با عنایت الهی... هم حضور حداکثری که راهبرد تضمین شده از سوی مقام معظم رهبری بود تحقق یافت و هم فرد شایسته‌ای... در شرایط پیچیده سیاسی که قدرت‌های خارجی و جریان‌های فزونیخواه در داخل، از مدتها قبل مترصد بوده و برنامه‌ریزی کرده بودند که نتیجه انتخابات را به نفع خود تغییر دهند و از شکل‌گیری یک دولت کارآمد اصول‌گرا جلوگیری نمایند، باید پیچیده عمل می‌شد و نیروهای اصول‌گرا بحمدالله با طراحی درست و چند لایه توانستند در یک رقابت واقعی و تنگاتنگ، حمایت اکثریت مردم را به خدمتگزاری بیشتر و مؤثرتر به آنها جلب نمایند».

بعد از تصرف مسند ریاست جمهوری هم پرداخت «پاداش» این «طراحی چند لایه» و «عملکرد پیچیده»، بلافاصله شروع شد: نه فقط تعدادی از پست‌های کلیدی دستگاه اجرایی نصیب «آدمهای» سپاه و امنیتی گردید بلکه واگذاری طرح‌های عظیم «پر آب و نان» به این نهاد هم شتابی دو چندان یافت و، طبق تبصره ۹ قانون بودجه سال ۱۳۸۵ (نخستین بودجه دولت احمدی‌نژاد)، «سازمان بسیج سازندگی نیروهای مقاومت بسیج و رده‌های تابعه» نیز رسماً به عنوان «مجری طرح‌های عمرانی» شناخته شد که بخشی دیگر از همان طرح‌ها هم به آن سپرده می‌شود. با توجه به آنچه که در بالا آمد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اولاً تشدید بی‌اعتباری و بی‌آبرویی سردمداران و چهره‌های قدیمی و سرشناس جمهوری اسلامی و خصوصاً ملایان حاکم، زمینه را برای رو آمدن و عرض اندام بخشی از مسئولان ناشناخته‌تر و رده دوم رژیم، بویژه در میان کادرهای نظامی و امنیتی که تعدادشان در درجات بالا سال به سال هم متراکم می‌شود، فراهم کرده است. ثانیاً

برخورداری از امکانات کلان و بودجه‌های بی‌حساب و کتاب، طی سالیان گذشته، موقعیت و نفوذ آنها را تقویت و اشتباهی آنها را برای کسب قدرت، بیشتر نموده است. ثالثاً بهره‌گیری هر چه وسیعتر و علنی‌تر از ارگانهای نظامی و امنیتی جهت حذف و عقب‌راندن رقبای حکومتی نیز موجب تقویت باز هم بیشتر موقعیت گردانندگان این ارگانها و سهم‌خواهی افزونتر آنها شده است. رابعاً تحولات اخیر منطقه، لشکرکشی آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق، و تهدیدات مستقیم و غیر مستقیم آن، به همراه ماجراجویی‌ها و مداخله‌گری‌های رژیم اسلامی، باعث نظامی و امنیتی شدن مضاعف جو حاکم و میدان گرفتن بیشتر مسئولان نظامی و امنیتی گردیده است. در نتیجه مجموعه این روندها و تغییرات، اکنون دیگر سپاه پاسداران تنها سر نیزه سرکوبگری و فقط حافظ قدرت حکوت اسلامی نیست بلکه خود شریک روحانیت در این قدرت است.

این مسئله نه فقط «قاعده بازی» تاکنونی در میان جناحهای حکومتی را بر هم می‌زند بلکه موقعیت خود ولی فقیه را هم در برابر توقعات و جاه‌طلبی‌های فرماندهان نظامی شکننده‌تر می‌کند. بسیاری از ملایان حکومتی، ضمن آن که برای ادامه حکومتشان شدیداً نیازمند نهادهای نظامی و امنیتی هستند، از ورود وسیعتر فرماندهان آنها به عرصه سیاسی، هراسان و ناخشنودند. در این شراکت، هنوز ملایان دست بالا را دارند و، علاوه بر کنترل مستقیم بخش بزرگی از نهادها و بنیادها و تداوم شیوه ملوک‌الطوایفی خاص جمهوری اسلامی، نمایندگان و ناظران خود در ارگانهای نظامی را هم حفظ کرده‌اند. اما دور از انتظار نیست که فرماندهی این نهادها گوشه چشمی هم به تجربه پاکستان (که نوعی جمهوری اسلامی با حاکمیت عمده ژنرالهاست) و یا تجارب احزاب بعث در سوریه و عراق داشته باشند و خیالات کسب قدرت فائقه و تقلیل موقعیت ملایان به حد «ایدئولوگ‌ها» و یا «مبلغان ارزشها» را در سر پیورانند. ولی در میان فرماندهان نیز، از جمله در مورد چگونگی مناسبات با روحانیت، چند دستگی وجود دارد و واکنش رده‌های پایین‌تر هم ناروشن است. حاکم شدن فضای محاصمه و جنگ با قدرت‌های خارجی قطعاً به تقویت مقام و موقعیت نظامیان یاری می‌رساند، اما گسترش و اوجگیری جنبش‌های اجتماعی جاری می‌تواند نقشه‌های ملایان و پاسداران آنها را نقش بر آب سازد.